

ساعاتی با غلامرضای

زندگی در

محبوبه عظیم زاده - سنگ‌ها همیشه مظهر نفوذناپذیری اند؛ مظهر اینکه هر چقدر هم میخ و چکش را برداری و دودستی به جانشان بیفتی، باز هم راهی به جسم و جانشان پیدا نمی‌کنی. با تمام این اوصاف، زمخت بودن و سنگ بودنشان دلیلی نمی‌شود برای اینکه شکل و شمایل را به خود نگیرند. گذر زمان و دست‌به‌پقه شدن آن‌ها با حجم عظیمی از تغییر و تحولات، می‌تواند حسایی به‌دشان و از این رو به آن رویشان کند، به طوری که بیشتر از اینکه سنگ و سخت بودنشان به چشم بیاید، زیبایی و جمالشان چشم‌ها را بنوازد؛ درست مثل همین عقیق‌های خوش رنگ و لعابی که در کارگاه سنگ‌تراشی غلامرضا یزدانی فراوان یافت می‌شود.

« در محضر دریایی از سنگ

کف کارگاه پر از سنگ است. از سنگ‌های خام و دست‌نخورده که با ابهت تمام گوشه و کنار سالن قرار دارند گرفته تا عقیق‌های خرد شده و خرد نشده و رنگ شده و رنگ نشده و سنگ شجره‌هایی که هر چند قدم، جلوی پایت سبز می‌شوند. جوری شلوغ است که برای هر گامی که می‌خواهی برداری، باید اول با چشمانت بگردی و یک جای خالی روی قسمتی از زمین پیدا کنی. انتهای سالن هم دستگاه‌های سنگ‌تراشی قرار دارد. دو قدم آن طرف‌تر دستگاه ویریه است که برای جلای سنگ‌های خرد شده، مدام دارد کار می‌کند. غلامرضا یزدانی از اینجا با تعبیر «دریایی از سنگ‌ها» یاد می‌کند. لابه‌لای همین اتمسفر سنگی، او از خودش و کاروبارش در این کارگاه می‌گوید.

« برادر از اوستایش آموخت، من از او

کارش، تراش و تولید اقسام سنگ‌های قیمتی است؛ از مدل‌هایی با ارزش کمتر گرفته تا سنگ‌های زیرگروه الماس. ۳۰ سال می‌شود که اساسی و به صورت حرفه‌ای در این زمینه مشغول است، می‌گوید: «سنگ‌تراشی به نوعی شغل خانوادگی ما بوده است. برادر بزرگ‌ترم هم در این کار بود. او از اوستای خود یاد گرفت و من از او، مادر محله‌ای زندگی می‌کردیم که کلی نگین تراش داشت و رفته رفته هم به تعداد آن‌ها اضافه می‌شد اما متأسفانه در حال حاضر تعداد این آدم‌ها خیلی کم شده است و دیگر کارگاه سنگ‌تراشی زیادی وجود ندارد. شاید روی هم رفته ۳۰ کارگاه باقی مانده باشد. در این سال‌ها، این شغل ریزش زیادی پیدا کرده است و کارگرها دیگر تمایل زیادی به

این شغل ریزش زیادی پیدا کرده است و کارگرها دیگر تمایل زیادی به حضور در این حرفه ندارند



ارتباط فیزیکی اش با آن محیط قطع می‌شود اما همچنان در ذهن و روانش کلی با خودش کلنجار می‌رود تا این مسیر را به صورت گسترده‌تر دنبال کند، می‌گوید: «با چنین ذهنیتی با برخی دوستان مشورت کردم و در نهایت به این جمع‌بندی رسیدیم که در یک مقیاس کوچک برای خودمان کار کنیم. ما حاصل تمام این اتفاق‌ها شد این کارگاه که چند سالی می‌شود ما را حسابی به خودش مشغول کرده است.»

و خنده‌های مستمرش در حین صحبت‌ها که پشتش هزاران حرف دیگر نهفته است، کاملاً عیان می‌کند که حسابی از کاروبارش راضی است.

« تمام فرایند کار در همین کارگاه انجام می‌شود

اینجا یک کارگاه ۷۰، ۸۰ متری بیشتر نیست اما با وجود کوچک بودن فضا، تمام فرایند خون دل خوردن سنگ‌های خام و تبدیل آن‌ها به نگین‌ها و گوهرهای زینتی همین‌جا انجام می‌شود؛ «سنگ از معدن به صورت خام وارد می‌شود. دستگاه برش آن را برش می‌دهد. بعد یک دستگاه کوچک‌تر که متصدی اش باید فرد ماهری باشد، آن‌ها را به ابعاد دلخواه کوچک تقسیم می‌کند. حالا اگر تولید انبوه مد نظر باشد، بادستگاه سری‌زن رویش کار می‌شود و اگر تراش دستی نیاز داشته باشد، به صورت

حضور در این حرفه ندارند.» و البته همان طور که انتظار می‌رود، این بار هم علت این اتفاق، آن گونه که مخاطب سنگ‌تراش ما می‌گوید، به چینی‌ها و اجناس وارد شده از این کشور بازمی‌گردد: «دلیلش این بود که جنس‌های چینی حتی دست از سر بازار سنگ هم برنداشتند. مشابه کارهای ما با قیمت ارزان‌تر وارد شد. در نتیجه حضور کارگر و کارفرما دیگر در این حوزه شغلی صرف نمی‌کرد. این شد که بیشتر فعالان این حرفه، عطای کار سنگ‌تراشی را به لقایش بخشیدند و فقط پوست کلفت‌هایش باقی ماندند.»

« سنگ‌شناسی را از دکتر عشقی آموختم

ماجرای اینکه چگونه حضورش در این حرفه جدی‌تر می‌شود، برمی‌گردد به زمانی که در تهران بوده است. خیلی تصادفی با شرکت جاسپر در تهران آشنا و به این شرکت متصل می‌شود. آنجا با دکتر عشقی آشنا می‌شود که مدرک کانی‌شناسی را از وین دارد و از خبره‌های این عرصه است. می‌گوید: «جمولوژی یا همان سنگ‌شناسی را از او آموختم.»

او حالا که از هر هفته، چند روزش را در تهران سپری می‌کند، ارتباطش با این فضا بیشتر شده و کم‌کم همه چیز برایش رنگ‌وبوی جدی‌تری گرفته است. فعالیت‌های مرتبطش را در همان تهران ادامه می‌دهد تا اینکه در برهه‌ای از زمان،

